

سه نظر دربارهٔ ارسکین کالدول

و قدرتی برای جلب توجه و باوراندن در کار نباشد، پیامی شنیده نمی‌شود و به این ترتیب مسألهٔ درستی یا نادرستی آن هم اهمیتی نخواهد داشت. و به نظر من واقعیت انکارناپذیر این است که رمانهای کالدول به این معنی، و با صلابتی غیر متعارف، «وجود» دارند و شخصیت‌های غیر واقعی او در رمانها زنده‌اند، حتا اگر خارج از قلمرو رمانها زنده نباشند. تخیل کالدول به مفهوم ساده و سراسرت کلمه، تخیلی است خلاق و مخلوقان او زنده‌اند و هیچ تلاشی در جهت تجزیه و تحلیل رمانهای او نمی‌تواند زندگی را از آنها بگیرد.

جو ژرف وود کراچ - جو ژرف وود کراچ در «نمایش آمریکایی از ۱۹۱۸ به بعد: یک تاریخ غیر رسمی»، چاپ ۱۹۳۹، رندوم هاوس.

نویسنده‌ای که در «جنوب» ماند و از «جنوب» نوشت

کالدول هم مانند جک لندن، نویسنده‌ای است که در خارج از آمریکا بیشتر جدی گرفته می‌شود تا در خود آمریکا. در خود آمریکا هم او غول بلامنزاع بازار کتابهای جیبی بود و آن هم در زمانی که این نوع انتشارات هنوز تازه‌گی داشت. کالدول هم، مانند هنری میلر، کاربرد جدیدی را از اروتیسیسم کشف کرد که به گونه‌ای مشخص از آن خود او بود، و مانند همینگوی همیشه تلاش می‌کرد همهٔ آنچه را که می‌بیند تا جایی که ممکن است ساده کند. او بیشتر از زندگی مردم فقیر و روستاییان می‌نوشت و شیوهٔ او در ساده نویسی و تکرار تقلید صرف از همینگوی

* کالدول یک رمان نویس جنوبی نیست. یک گزارش نویس جنوبی است.
* کالدول همیشه تلاش می‌کرد همهٔ آنچه را که می‌بیند تا جایی که ممکن است ساده کند.

کالدول را گروهی بیش از همه می‌ستایند که معتقدند انتقاد اجتماعی رسالت غایی و قطعی ادبیات است. خود او در نوشته‌های مختلفش تلاش فراوانی برای جلب توجه عموم به شرایط زندگی مردم تنگدست جنوب آمریکا انجام داده است و رمانهای او زندگی این مردم را به همان صورتی که هست توصیف می‌کنند. بار پیام اجتماعی در رمانهای او چنان زیاد است که قالب رمان را تحت الشعاع قرار می‌دهد.

مصالح - ر. و به سادگی به صورتی تراژیک یا نیمه تراژیک درمی‌آیند. اما او همهٔ انتظارات ما را در هم می‌ریزد و به تراژدی رنگ و آب کمدهی می‌دهد. او در این کار موفق است، چون به این ترتیب به ما اجازه نمی‌دهد که با بازیگرانش پیوندی واقعی بباییم. همهٔ کمدها از هر قماش که باشند، به تماشاگر این احساس را القا می‌کنند که از شخصیتها جداست: داخل گودنیست و احساس آنها را درک نمی‌کند، خارج گود است و با معیارهایی سوای معیارهای آنها به قضاوت نشسته است.

کالدول خودش را رئالیستی می‌داند که رسالتش تبلیغ پیامی اجتماعی است. این پیام را به ویژه در کتاب «جادهٔ تنباکو» می‌توان یافت. اما شخصیت‌های اصلی این کتاب به هیچ وجه تصویرهایی رئالیستی از انسانهای واقعی نیستند.

وقتی که چارچوبی «وجود» نداشته باشد

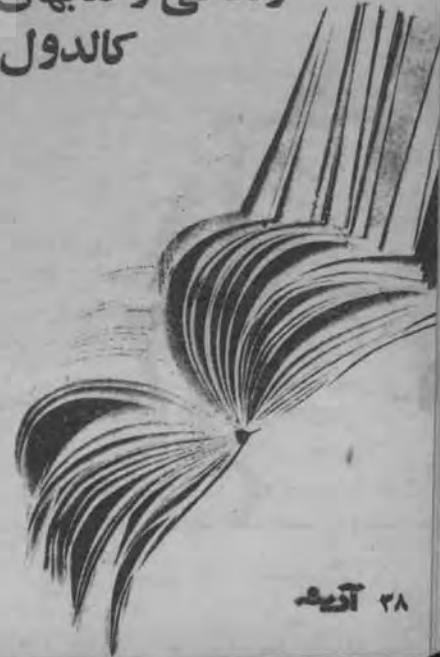
را جدی گرفت و داستان کوتاه هم می‌نوشت. ولی کار سنگین روزنامه مجال نمی‌داد که وقت بیشتری صرف کارهای جدی‌تر کند. از کار روزنامه استعفا داد و به مین رفت و چهار سال آنجا ماند. اولین کتابش را در سال ۱۹۲۹ منتشر کرد و پس از آن دو کتاب دیگر درآورد، اما هیچ کدام از این سه کتاب اولیه با استقبال روبه‌رو نشد. با انتشار کتاب «جادهٔ تنباکو» در سال ۱۹۳۲، اسم کالدول بر سر زبانها افتاد. یک سال بعد، جک کرک لند نمایشی براساس این رمان تنظیم کرد و در برادوی به روی صحنه آورد. از طرف یکی از جوامع محافظه کار شهر نیویورک، به اجرای این نمایش اعتراض و نویسنده به بی‌حرمتی نسبت به اخلاقیات جامعه متهم شد. اما استقبال پرشور مردم از این نمایش، همهٔ ضدهای مخالف را خفه کرد، و این نمایش تا هفت سال بعد، بدون وقفه، اجرا می‌شد. انتشار کتاب «یک وجب خاک خدا» هم، در سال ۱۹۳۳، اعتراضاتی برانگیخت. ولی کتاب به‌زودی به چاپهای مکرر رسید و یکی

ارسکین کالدول، نویسندهٔ رئالیست آمریکایی که تصویرگر زندگی طبقات فرودست جنوب آمریکا بود، در گذشته داستانهای کوتاه و رمانهای او آمیزه‌ای است از خشونت، عشق و کمدی و توأم با تاکید بر محکومیت بی‌عدالتی اجتماعی. در دههٔ ۳۰ و ۴۰ قرن حاضر، با انتشار رمانهای «جادهٔ تنباکو» و «یک وجب خاک خدا» و چند کتاب دیگر، در آمریکا و اروپا به اوج شهرت و محبوبیت رسید.

در ۱۷ دسامبر ۱۹۰۳ در شهر وایتاوک در ایالت جورجیا متولد شد. دورهٔ تحصیلتش با وقفه‌های مکرر همراه بود. در دانشگاه پنسیلوانیا، کالج ارسکین و دانشگاه ویرجینیا، دوره‌های تحصیلی کوتاه‌مدتی گذراند. در جوانی، در شهرهای آتلانتا، میفیس، نیو-اورلئان، فیلادلفیا و بالتیمور کار می‌کرد و شغل‌های گوناگون داشت. دانشگاه ویرجینیا را در سال ۱۹۲۵ ترک کرد تا برای روزنامهٔ آتلانتا گزارش‌نویسی کند و در همان سال برای اولین بار ازدواج کرد - با هلن لانیگان. از سال ۱۹۲۶، نوشتن

نویسندهٔ «جادهٔ تنباکو» درگذشت

زندگی و کتابهای کالدول



نیبود. داستانهای کوتاه کالدول ظرافت و لطف بیشتری از رمانهای او دارند. از این نظر هم او شبیه همینگوی است.

اما مسأله کالدول این است که سرانجام نویسنده‌ای بی‌اشتیاق از آب درآمد. او که با چشمی تیزبین و قلبی پاک، «جاده تنباکو» را خلق کرده بود سپس با همکاری مارگرت بورلگروایت عکاس، گزارشهای مصورنگار-دهنده‌ای از زندگی مردم جنوب آمریکای تپه کرده بود، چیزی نگذشت که دیگر بصیرت و عمق در نوشته‌هایش دیده نمی‌شد. به این امید که با تغییر آب و هوا، فرجی حاصل شود، به مین رفت، ولی فایده‌ای نداشت. کارهای اخیر دالبرگ، فازل یا میلر، حتا اگر کارهای موفق نباشند، دست‌کم جیورناله‌اند و همراه با تشریح روشنفکرانه، تجربه‌های جدید و اعترافات پرشور. اما کتاب اخیر ازسکین کالدول، «بعد از ظهرها در آمریکای میانه»، که گزارش سفری است در ایالت‌های میان رودخانه می‌سی‌سی‌پی و کوه‌های راکی، به گونه شرم‌آوری خسته-کننده و بی‌روح است. نه تنها ساخت بدی دارد و از نظر سبک ضعیف است، بلکه حتا هیچ اثری از بلندنوازی هم در آن نیست. من گمان نمی‌کنم که این کتاب با یک اسم مستعار امکان انتشار می‌یافت. سالها پیش، کالدول در مصاحبه‌ای گفته بود که به‌ندرت مطالعه می‌کند، چون نویسنده‌ای که کارهای نویسنده‌های دیگر را بخواند مثل پزشکی است که نسخه پزشک دیگری را برای خودش بپیچد. در گرماگر تب ضد روشنفکری، دیگران هم از این حرفها



*** او بیشتر از زندگی مردم فقیر و روستاییان می‌نوشت.**

*** «جاده تنباکو» منتقدان را غافلگیر کرد. این کتابی بود که با معیارهای قراردادی انتقاد نمی‌شد به سراغش رفت.**

می‌زدند، ولی از همینگوی به بعد، دیگر کسی به این حرفها باور نداشت. این احساس به آدم دست می‌دهد که کالدول این حرفها را باور کرده بود.

کالدول در «بعد از ظهرها در آمریکای میانه»، مانند جان اوهارا در داستانهای آخرش، به عمق خاطرات سالهای گذشته فرو می‌رود، ولی درحالی که در مورد اوهارا احساس می‌کنیم زنجیره خاطرات کاملاً در اختیار نویسنده است، در کتاب کالدول هیچ تسلط و انضباطی به چشم نمی‌خورد. حتا در زمینه دیالوگ هم به ورطه بی‌تفاوتی و بی‌قیدی فروغلیته است، درحالی که زمانی با اوهارا برابری می‌کرد...

- ادوارد هولگند
«نیویورک تایمز بوک ریویو» نوامبر ۱۹۷۶.

شهرت ادبی کالدول سیر طبیعی پیشرفت تدریجی، افول تدریجی و سقوط و سرانجام «کشف مجدد» منتقدان را طی نکرده است. بنابه گفته خودش، تا هفت سال هیچ ناشری کارهای او را قابل چاپ نمی‌دانست، ولی ناگهان، در اوایل دهه سی، بخت به آوزی آورد. بیشتر منتقدان داستانهای دو کتاب اولش را که در ۱۹۳۰ و ۱۹۳۱ چاپ شده بود ناخوشایند و ناموفق می‌دانستند، ولی درعین حال «تخیل حیرت‌انگیزش» را می‌ستودند. وقتی که «جاده تنباکو» در ۱۹۳۲ منتشر شد، منتقدان غافلگیر شدند. مثل این که پیش از این، چنین کتابی ندیده بودند، مثل این که با معیارهای قراردادی

از پر فروش‌ترین کتابهای زمان خود بود. کالدول در اواسط دهه ۱۹۳۰ چندسالی در هالیوود به فیلمنامه‌نویسی گذراند. در سال ۱۹۳۵، نمایشنامه‌ای منتشر کرد و مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه‌تر را درآورد. باز به کار روزنامه‌نگاری برگشت و در سال ۱۹۳۸ و ۱۹۳۹، برای تهیه گزارش به مکزیکو، اسپانیا و چکسلواکی سفر کرد و در ۱۹۴۱، به شوروی رفت. این مصادف بود با حمله آلمان به شوروی. تا چند ماه پس از اشغال شوروی، آنجا ماند و گزارشهای متعددی درباره جنگ نوشت.

تعلق خاطر کالدول به مسائل اجتماعی در کتابهای مصوری که با همکاری مارگرت بورلگروایت منتشر کرد به خوبی مشهود است. در سال ۱۹۳۹، با او ازدواج کرد و این دو با هم مجموعاً پنج کتاب منتشر کردند - گزارشهای کالدول همراه با عکسهای مارگرت بورلگروایت، که دو تا از آنها درباره زندگی مردم جنوب آمریکا بود و سده‌ای دیگر به رویدادهای جنگ جهانی دوم اختصاص داشت. کالدول براساس

مشاهداتش در شوروی، سه کتاب دیگر هم نوشت: «مسکو زیر آتش» (۱۹۴۱)، «جاده اسمولسک» (۱۹۴۲) و «در تمام طول شب» (۱۹۴۲) که این آخری، زمانی است درباره جنگهای چریکی در شوروی.

دو تا از پر فروش‌ترین رمانهای کالدول در اوایل دهه ۱۹۴۰ منتشر شدند: «غوغای ژوئیه» (۱۹۴۰) و «سرب جوجویایی» (۱۹۴۳). در ۱۹۴۲، کالدول با سومین زنش ازدواج کرد - جون جانسون - و این زن برای او پسری آورد. چهارمین ازدواجش با ویرجینیا فلچر بود - در ۱۹۵۷. فلچر طرحهای سفرنامه‌ای را که کالدول در سال ۱۹۶۴ منتشر کرد - «گشتی به دور آمریکا» کشیده است.

هیچ کدام از کتابهای کالدول به اندازه کتابهای اولیه او شور و هیجان برنمی‌بخشد. زمینه کار او از ابتدا جیل، بی‌سوادی، فقر و تحقیر انسانها و فلاکتی بود که در جنوب آمریکا دیده بود. در زمان دانشجویی، جامعه‌شناسی می‌خواند، استعداد زیادی در مشاهده همدلانه و در عین حال انتقادی داشت

و سبک نوشتنش ساده و موثر بود و همین سبک را فاکتور در نوشته‌های اولیه او همیشه تحسین می‌کرد. همه این ویژگیها دست به دست هم دادند و از او گزارشگری خلاق و توانا ساختند. کالدول وقت زیادی صرف ساختمان رمانهایش نمی‌کرد و هیچ گاه دست به تجربه‌های فنی جدید و تهور آمیز نمی‌زد. ویلیام فاکتور او را یکی از پنج نویسنده بزرگ معاصر آمریکا می‌دانست، اما اغلب منتقدان آمریکایی این تعریف را میانه آمیز تلقی می‌کنند.

از ازسکین کالدول این کتابها به فارسی درآمده است:

- «جاده تنباکو»، ترجمه رضا مهدحسینی، کانون معرفت، ۱۳۴۰.

- «یک وجب خاک خدا»، ترجمه علی اصغر بررام بیگی، انتشارات مروارید، چاپ سوم، ۱۳۴۴.

- «عشق و پول»، ترجمه احمد کریمی، سازمان کتابهای پرندۀ آبی، ۱۳۴۵.

- «قبه‌های بادام»، ترجمه احمد شاملو، انتشارات کتیبه، چاپ سوم، ۱۳۵۶.



رمان، بهشت ذهنی مردم

هنر رمان، تازه‌ترین اثر میلان کوندرا (نویسنده نامی چکسلواکی) و نخستین اثر او به زبان فرانسوی، به تازگی در پاریس از چاپ درآمده است.
میلان کوندرا که دوازده سال پیش از چکسلواکی رخت بر بسته و در فرانسه اقامت گزیده است، تاکنون آثار بسیاری به زبان مادری خود (چک) نوشته و در آنها آنچه را که درباره رمان یا داستان بلند باور دارد، منعکس کرده است. اما کتاب نازده او یک داستان بلند نیست، بلکه هنر یا در واقع دانش نوشتن و تدوین رمان است.

به عقیده میلان کوندرا «رمان یک فراورده اروپایی است که دست کم چهار قرن پیشوانه تاریخی دارد، تاریخی جدا و خاص خود، زیرا رمان بهشت ذهنی افراد است». او در توضیح این نظر می‌گوید: «رمان تعمقی است در مقوله هستی از ورای شخصیت‌های ذهنی». به عبارت دیگر داستان‌نویس قلمرو خاص خودش را دارد و آن شناختی است که هرگز هیچ تکنولوژی و هیچ ایدئولوژی نمی‌تواند بدان دست یابد. در نتیجه میلان کوندرا معتقد شده است که رمان یک تمدن است، و بر این اساس با نظریه ژان پل سارتر که بر پایه تعهد در ادبیات پی‌ریزی شده، مخالف است و در رمان جایی برای فلسفه نمی‌شناسد.
کتاب هنر رمان از هفت مقاله تشکیل شده است که دو مقاله آن به شیوه محاوره‌ای نوشته شده و به رمان‌نویس فرصت می‌دهد تا هرچه آزادانه‌تر از موضوع خاص فن خویش و ساختار آن سخن بگوید و آنچه را در این زمینه می‌اندیشد از ذهن به نوشته منتقل کند.

البته نمی‌توان، و نباید هم، میلان کوندرا را یک نظریه‌پرداز ادبی دانست، به ویژه که حاضر نیست در مورد ساختمان همه کتابهای خود توضیح بدهد. اما در مجموع بیشتر از هر چیز از ساده‌نگری عامیانه که مخالف پیچیدگی در جوهر رمان است، می‌ترسد و لذا به شیوه کافکا تخیلات هیجان‌انگیز را جانشین تمدن رمان می‌کند و در نهایت راهی نو به نویسندگان جوان نشان می‌دهد.

در اشتباه‌اند. این تصویرها در واقع از خود موضوعها واقعی‌تر به نظر می‌رسند و کالدول تنها از طریق همین رئالیسم مبالغه‌آمیز است که حرفش را می‌زند. بین رمانها و چهار کتاب گزارش مصوری که با همکاری‌زنده منتشر کرد تفاوت اندکی موجود است.

تا پیش از ظهور کالدول، الگوی مشخصی از تیب «جنوبی» در کار نبود - کتابهای کالدول نخستین کتابهایی بود که تصور روشنی از این الگو ارائه داد و رمانهای جنوبی دیگری که در سالهای بعد منتشر شد این الگو را به کار گرفتند. دست کم تا ده سال بعد، شخصیت‌های رمانهای کالدول با «جنوبی» مترادف بودند، و خوانندگان خارج از منطقه معتقد بودند که فقط اوست که می‌تواند ذهنیت ابهام‌آمیز جنوبی را نشان بدهد. کتابهای کالدول سرآغاز روشن‌کننده و بجایی بود و می‌توان گفت که کالدول با بازسازی زمینه بومی جنوب، کمک زیادی به خوانندگان فاکتر کرد. کالدول

* در رمانهای کالدول هیچ تلاشی برای ایجاد استعاره دیده نمی‌شود.

* کالدول را باید به خاطر دید قوی و استعدادش در زنده کردن برخی از واقعیتها بیستاییم.

کار گزارش‌نویسی‌اش را آن‌چنان خوب و موثر انجام می‌داد و آن‌چنان رئالیستی می‌نوشت که ما خیال می‌کردیم او هم مانند همینگوی اسطوره‌ها و استعاره‌هایی بسا داستانهای گزارش‌گونه‌اش می‌آمیزد. اما این تصور اشتباه است و خشونت در رمان‌های کالدول هیچ معنا و مفهوم عمیقی ندارد. تصویرهای عینی کالدول پس از این که رازهای سر بسته جنوب را گشودند و این خدمت حیاتی را انجام دادند، دیگر نه تنها ضرورتی نداشتند، بلکه توی ذوق می‌زدند. ما به کالدول می‌گفتیم بله، بله، تو زشتی را به ما نشان دادی و ما دیگر خوب می‌دانیم که زشتی چیست. چیز دیگری به ما نشان بده. از زشتی چیز با ارزشی بساز که ترسهای ما را تسکین بدهد. اما کالدول زیر بار نفرت، و بیبودگی کارش را رد کرد و سروصدای زیادی به راه انداخت و بازم به توضیح واضح‌تر ادامه داد.

والتن بیچام - «نیشن»، ژوئن ۱۹۷۷.

انتقاد نمی‌شد به سراغ چنین کتابی رفت. انتشار سه کتاب پر سروصدا در عرض دو سال آغاز فرخنده‌ای برای یک نویسنده جوان بود، و واقعیت این بود که کالدول نخستین رمان‌نویس نامدار جنوب آمریکا در این قرن بود که در جنوب ماند و از جنوب نوشت. نفوذ «جنوب» او در خود آمریکا و در حقیقت در تمام جهان، بسیار زیاد بود و مشخص بیشتری از «جنوب» فاکتر، وولف یا وارن داشت.

شخصیت‌های کالدول نه آدم‌هایی شریف‌اند، نه آدم‌هایی بی‌شرف، نه اخلاقی‌اند، نه غیر اخلاقی، و زندگی آنها نه انگیزه‌ای برای امیدواری به وجود می‌آورد و نه توجیهی برای رنج. در رمانهای کالدول هیچ تلاشی برای ایجاد استعاره دیده نمی‌شود و زبان گویایی برای توضیح دادن سایه‌ها و روشنایی‌ها وجود ندارد. کالدول یک رمان‌نویس جنوبی نیست. به هیچ وجه. او یک گزارش‌نویس جنوبی است. همان‌طور که شرود آندرسن گزارش‌نویس بود. ما سعی کرده‌ایم کالدول را در رده رمان‌نویسان دیگر جنوب اسطوره‌سازان - قرار دهیم، در حالی که باید او را به خاطر دید قوی و استعدادش در زنده کردن برخی از واقعیتها بیستاییم.

این گفته به این معنی نیست که کالدول نمی‌تواند به خوبی نویسندگان دیگر جورجیا یا می‌سی‌سی‌پی قصه بگوید یا این که کتابهایش ارزش کمتری از کتابهای آنها دارد. اما به این نکته باید توجه کنیم که کالدول هیچ وقت نمی‌خواهد و نخواسته است زیربنای جامعه جنوب را تشریح کند. کتابهای او مانند دوربین‌هایی بالترهای قوی، عکسهای واقعی دقیقی عرضه می‌کنند و خوانندگانی که تصویرهای او را نماد چیزهایی بیشتر و تعداد تمام جنوبی‌ها بدانند

فهرست آثار عمده ارسکین کالدول

- The Bastard, 1929.
- Poor Fool, 1930.
- American Earth, 1931.
- Tobacco Road, 1932.
- God's Little Acre, 1933.
- Kneel to the Rising Sun and Other Stories, 1935.
- Journeyman, 1935.
- Some American People, 1935.
- You Have Seen Their Faces, 1937.
- Georgia Boy, 1943.
- Tragic Ground, 1944.
- Call It Experience, 1951.
- Love and Money, 1954.
- Gulf Coast Stories, 1956.
- When You Think of Me, 1959.
- Deep South, 1968.